**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 050– 30 /09/ 1400 اشتراط بلوغ در زکات /من تجب علیه الزکاه** **/زکات**

**خلاصه مباحث گذشته و جلسه امروز:**

بحث درباره اشتراط بلوغ در ثبوت زکات بود. در جلسه گذشته برخی از روایات در این زمینه خوانده شد. در این جلسه ضمن مرور برخی دیگر از روایات، به اقوال عامه درباب زکات مال یتیم اشاره می شود.

## روایت چهارم: روایت مروان بن مسلم

عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدٍ وَ أَحْمَدَ ابْنَيِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَعْقُوبَ الْهَاشِمِيِّ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ أَبِي يُخَالِفُ النَّاسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ لَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ.[[1]](#footnote-1)

مراد از ابی الحسن در این سند برای بنده روشن نشد.

به تناسب این روایت که در آن «کان ابی یخالف الناس فی مال الیتیم» دو نکته اشاره می شود.

### نکته اول: مراد از «مال» در روایات زکات مال صغیر

ابن اثیر «مال» را اینگونه معنا کرده است: الْمَالُ فى الأصل: ما يملك من الذهب و الفضّة، ثم أطلق على كلّ ما يقتنى و يملك من الأعيان. و أكثر ما يطلق المَالُ عند العرب على الإبل، لأنها كانت أكثر أَمْوَالِهِمْ.[[2]](#footnote-2) طبق این کلام، مال در اصل به معنای ذهب و فضّه است. آیا مال در این روایت به معنای خصوص ذهب و فضه است یا به معنای عام است؟ در روایت ابی بصیر «مال» در مقابل «غلات» استعمال شده است: لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ صَلَاةٌ وَ لَيْسَ عَلَى جَمِيعِ غَلَّاتِهِ مِنْ نَخْلٍ أَوْ زَرْعٍ أَوْ غَلَّةٍ زَكَاةٌ وَ إِنْ بَلَغَ[[3]](#footnote-3) بین ذهب و فضه و سایر اموال نیز در ثبوت و عدم ثبوت زکات اختلاف است. در آینده بحث خواهیم کرد که آیا قرینه ای وجود دارد که معنای مال در این روایت را مشخص کند؟

### نکته دوم: اقوال عامه در زکات مال صغیر

در این روایت بیان شده: «کان ابی یخالف الناس». اکثر عامه قائل به ثبوت زکات در مال صبی هستند و زکات را مختص به کبار نمی دانند. آدرس منابع اصلی عامه این گونه است: سنن ترمذی ط بشّار ج 2 ص 26، استذکار ج 3 ص 155 به بعد، مصنّف عبد الرزاق ج 4 ص 66 تا 70 و ج 5 ص 20، اموال ابن زنجویه ج 4 ص 36 تا 65، مصنّف ابن ابی شیبه ج 4 ص 379 و 380، الآثار ابی یوسف، ج 1 ص 457 تا 458، اموال قاسم بن سلام ج 3 ص 40 تا 50، مغنی ابن قدامه ج 2 ص 488،

سه قول اصلی و دو قول فرعی بین عامه وجود دارد. برخی از این اقوال نکات خاصی دارد که در آینده بیان خواهد شد. اکثریت عامه قائل به ثبوت زکات هستند و مراد از «یخالف الناس» اکثریت عامه است به خصوص اکثریت عامه در زمان امام باقر علیه السلام. هر چند برخی از عامه در زمان امام صادق علیه السلام قائل به عدم ثبوت زکات بودند.

#### قول اول: ثبوت زکات

این افراد بنابر نقل عامه، قائل به ثبوت زکات هستند: عمر، علی بن ابیطالب، عائشه، عبد الله بن عمر (مراد از سالم در نقل سالم عن ابی ابیه، پسر عبد الله بن عمر است)، حسن بن علی، قاسم بن محمد (قاسم بن محمدِ معروف و فقیه، قاسم بن محمد بن ابی بکر است. البته نیازمند بررسی است که مراد از این قاسم بن محمد کیست؟) جابر عبد الله، عطاء، جابز بن زید، مجاهد، ابن سیرین، ربیعه، طاوس، سفیان ثوری، مالک بن انس و اصحابش، ابن شهاب زهری، شافعی و اصحابش، عنبری، ابو عبید، ابن عیینه، حسن بن حیّ، ابن ابی لیلی، لیث بن سعد، ابو ثور، احمد بن حنبل، اسحاق که علی القاعده اسحاق بن راهویه است.

#### قول دوم: عدم ثبوت زکات

این افراد بنابر نقل عامه، قائل به عدم ثبوت زکات هستند: ابن عباس، ابراهیم نخعی، عبارتی از ابو ادریس خولانی است که ظهور در عدم ثبوت زکات دارد. شعبی و شریح که عبارت آن را می خوانیم. سعید بن جبیر، سعید بن مسیّب، از امام باقر علیه السلام نیز به طریق حسن بن صالح بن حیّ عن جعفر عن ابیه نقل می کنند. در اموال ابن زنجویه، ج 4، ص: 54 همان تعبیری که در روایات ما وارد شده را نقل کرده است. اهل عراق سوی سفیان مراد از اهل عراق عمدتا ابو حنیفه است. ابو وائل، عبد الله بن مبارک.

##### زیدیه و اصناف آن

هر چند حسن بن صالح از رؤسای زیدی است اما جزء عامه تلقّی می شود. زیدیه دو گروه اصلی هستند:

یک گروه از شیعیان حساب می شوند که جارودیه از این گروه است.

یک گروه از عامه حساب می شود که بتریه و صالحیه از این گروه هستند.

سه اصل وجود دارد که باعث می شود یک شخص جزء امامیه به معنای عام محسوب شود:

اول قائل به نصّ جلی برای امامت باشد به این معنا که حضرت علی علیه السلام به اسم از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله نصب شده است.

دوم قائل به این باشد که امامت جزء اصول دین است و اصل سومی نیز وجود دارد.

زیدیه گروه اول که از خاصه محسوب می شوند، هر سه اصل را قبول دارند و اعتقاد دارند که حضرت علی علیه السلام به اسم برای امامت نصب شده است. بر خلاف گروه دوم که از عامه محسوب می شوند و اعتقاد دارند حضرت علی علیه السلام با وصف برای امامت نصب شده است. به همین دلیل، کسانی که قائل به امامت نیستند را فاسق می دانند نه کافر. بر خلاف امامیه که عدم قائل به امامت را کافر کلامی می داند به این معنا که در صف کفار محشور می شوند. همچنین زیدیه که از شیعه هستند، امامت را جزء فروع دین می دانند بر خلاف امامیه که امامت را جزء اصول دین می دانند اما با این حال قائل به خلفا نیستند. زیدیه که از عامه هستند، امامت را حق قابل تفویض امیر مؤمنین علیه السلام می دانند و قائل بودند حضرت امیر با تفویض حق خود به خلفا، خلافت آنها را مشروع کرد. البته درباره عثمان بحثی دارند که برخی او را قبول ندارند و برخی شش سال اول خلافت او را قبول دارند.

اخیرا در مطالبه مروج الذهب به ذهنم رسید مسعودی زیدی عامی است. زیرا درباره زید تعبیر «استشهد» دارد و از عمر و ابوبکر تعریف می کند و عثمان را تکذیب می کند. این دیدگاه با زیدیه عامی مانند بتریه تطبیق می کند. پس ظاهرا مسعودی زیدی عامی است نه زیدی خاصه. البته سعی می کند دیدگاه خود را پنهان کند و در کل کتاب او، پنهان کاری موجود است.[[4]](#footnote-4) ابوالفرج زیدی است و شاید زیدی خاصه و از جارودیه باشد.

زیدی عامی از عامی دیگر به شیعه نزدیک تر است و زیدی شیعه از شیعه دیگر به عامه نزدیک تر است. پس مذهبی بینابین است و حدّ عامه، زیدی است چنانچه حدّ شیعه، زیدی است. در استعمالات نیز گاه عامه در مقابل زیدیه عامه (بتریه) اطلاق می شود و گاه شیعه در مقابل زیدیه شیعه (جارودیه) اطلاق می شود. اما در معنای عام، جارودیه از شیعه تلقی می شود و سایر فرق زیدیه مانند بتریه جزو عامه هستند. حسن بن صالح نیز از زیدیه عامه است. جارودیه در شیعه جایگاه داشته است مانند ابن عقده که جارودیه بوده و در شیعه جایگاه داشته است و بتریه در عامه جایگاه دارند.

##### فتوای ابو حنیفه

درباره فتوای اهل عراق سوی سفیان، عبارتی در مغنی ابن قدامه وارد شده است:

وَقَالَ الْحَسَنُ وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيِّبِ وَسَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ وَأَبُو وَائِلٍ وَالنَّخَعِيُّ وَأَبُو حَنِيفَةَ لَا تَجِبُ الزَّكَاةُ فِي أَمْوَالِهِمَا.[[5]](#footnote-5)

«اموالهما» ابهام دارد که آیا خصوص ذهب و فضه است یا سایر موارد را شامل است؟ در اینجا قرینه ای وجود دارد که شاید از آن استفاده شود، مراد از مال خصوص ذهب و فضه است. ابن قدامه در ادامه می نویسد:

قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ يَجِبُ الْعُشْرُ فِي زُرُوعِهِمَا وَثَمَرَتِهِمَا،

همینکه ابو حنیفه با وجود نفی زکات از مال، زکات را در زروع و ثمره اثبات کرده نشان می دهد مراد از مال خصوص ذهب و فضه است.

عمده تعبیراتی که از حسن، ابراهیم نخعی، سعید بن مسیّب، سعید بن جبیر و ابو وائل نقل شده، نفی زکات در مال است. از ابراهیم نخعی نقل شده است: «لا زکاه فی مال الیتیم حتی یدرک» از حسن بصری نقل شده «فی زکاه مال الیتیم لیست واجبه» در جایی از حسن بصری نقل شده «یؤخذ من النخل و الماشیه و اما المال حتی یحتلم» پس هر چند این افراد جزو قائلین به عدم ثبوت زکات داخل شدند، اما بهتر است این افراد در قول سوم دسته بندی شوند.

#### قول سوم: ثبوت زکات در ماشیه و انعام

حسن بصری و ابن شبرمه قائل به اثبات زکات در ماشیه و انعام هستند و در غیر این دو زکات را از صبی نفی می کنند. احتمالا سعید بن مسیّب، سعید بن جبیر، ابو وائل و نخعی نیز جزو این دسته باشند. ابو حنیفه زکات را در ذهب و فضه نفی کرده اما زکات را در زروع و ثمار ثابت می داند و درباره ماشیه عبارت روشنی ندارد.

در لابلای سخنان عامه دو قول دیگر استفاده می شود که برای فهم روایات ما مؤثر است.

#### قول چهارم: جواز پرداخت زکات مال یتیم

هشام بن عروه از پدرش نقل می کند:

أَنَّهُ كَانَ عِنْدَهُ مَالُ يَتِيمٍ، فَكَانَ يُزَكِّيهِ، وَلَا يَسْتَوْعِبُ الزَّكَاةَ قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ: يَعْنِي أَنَّهُ كَانَ يَرْضَخُ مِنْهُ.[[6]](#footnote-6)

پدر هشام بن عروه زکات مال یتیم را پرداخت می کرده اما نه به صورت کامل و بخشی از آن را پرداخت نمی کرده است.

«فکان یزکّیه» شاید به این معنا باشد که عقیده عروه، عدم وجوب زکات است و آن را مستحب می دانسته است. به همین دلیل، به عنوان ولیّ یتیم عمل مستحب را در مال یتیم انجام می داده است. شاید به همین دلیل نیز «یرضخ» را رعایت می کرده است. پس از این عبارت، استفاده نمی شود که عروه آن را واجب بداند و بر خلاف دیدگاه های دیگر باشد.

البته امکان دارد به یک معنا قول جدید باشد زیرا قائلین به وجوب، ترک را جایز نمی دانستند و قائلین به عدم ثبوت زکات، زکات را مستحب نمی دانستند.

#### قول پنجم: اداء زکات توسط صبی بعد از بلوغ

در اینجا قول دیگری وجود دارد که سفیان ثوری آن را مطرح کرده و به عبد الله بن مسعود نسبت داده شده است. در مغنی ابن قدامه آمده است:

وَيُحْكَى عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ وَالثَّوْرِيِّ وَالْأَوْزَاعِيِّ أَنَّهُمْ قَالُوا: تَجِبُ الزَّكَاةُ، وَلَا تُخْرَجُ حَتَّى يَبْلُغَ الصَّبِيُّ، وَيُفِيقَ الْمَعْتُوهُ. قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ أحْصي مَا يَجِبُ فِي مَالِ الْيَتِيمِ مِنْ الزَّكَاةِ، فَإِذَا بَلَغَ أعْلمَهُ، فَإِنْ شَاءَ زَكَّى، وَإِنْ شَاءَ لَمْ يُزَكِّ. وَرُوِيَ نَحْوُ هَذَا عَنْ إبْرَاهِيمَ[[7]](#footnote-7)

در برخی دیگر از منابع عامه، به نحوی دیگر از ابن مسعود نقل شده است. در نقل آثار ابی یوسف ج 1 ص 458 آمده است:

أَحْصِ مَا فِي مَالِ الْيَتِيمِ مِنَ الزَّكَاةِ، فَإِذَا بَلَغَ فَأَخْبِرْهُ بِذَلِكَ

این تعبیر دلالتی بر وجوب یا عدم وجوب زکات ندارد. در اموال قاسم بن سلام نیز اینگونه نقل شده است:

عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: أَحْصِ مَا فِي مَالِ الْيَتِيمِ مِنَ الزَّكَاةِ، فَإِذَا بَلَغَ وَآنَسْتَ مِنْهُ رُشْدًا فَأَخْبِرْهُ، فَإِنْ شَاءَ زَكَّى، وَإِنْ شَاءَ تَرَكَ[[8]](#footnote-8)

در اموال ابن زنجویه ج 4 ص 65 مطلب مفصّلی از ابو عبید درباره این عبارت نقل کرده است که اصرار دارد ابن مسعود، زکات را واجب می دانسته است و لزوم احصاء ولیّ نشانگر وجوب زکات است. البته بنده از عبارت ابن مسعود وجوب را برداشت نمی کنم و ممکن است ولیّ وظیفه احصاء داشته باشد تا بعدا اختیار با صبیّ باشد اگر خواست زکات بدهد و اگر نخواست زکات ندهد. لحن «ان شاء زکّی و ان شاء ترک» این است که ترک زکات جایز است نه آنکه ترک زکات، معصیت است. پس احصاء با استحباب زکات در مال یتیم نیز سازگار است و نمی توان قول جدیدی را به او نسبت داد.

درباره اقوال عامه این نکته نیازمند بیان است که شعبی و استادش شریح عبارتی دارند که مفهوم آن نیازمند بحث است. در مصنف ابن شیبه ج 2 ص: 380 آمده است:

عَنْ سَعِيدِ بْنِ دِينَارٍ، قَالَ: سَأَلْتُ عَنْ مَالِ الْيَتِيمِ فِيهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَلَوْ كَانَ عِنْدِي مَا زَكَّيْتُهُ»

عین همین عبارت از شریح نقل شده است:

عَنْ شُرَيْحٍ، قَالَ: سُئِلَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ أَفِيهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَلَوْ كَانَ عِنْدِي مَا زَكَّيْتُهُ»

به نظر می رسد این عبارت ناظر به فتوای رایج است به این معنا که فتوای متعارف به خصوص فتوای عمر، ثبوت زکات است هر چند عقیده من (شریح) این است که زکات ندارد. شبیه تعبیری که امام علیه السلام فرمود: «کان ابی یخالف الناس» پس فتوای رایج در آن زمان، فتوای به وجوب بوده و شعبی و استادش شریح قاضی قائل به عدم ثبوت زکات بودند اما در قضاوت، به فتوای رایج که فتوای عمر بوده رفتار می کردند.

طبق نقل عامه، امیر مؤمنین علیه السلام قائل به ثبوت زکات بوده اما روایات ما آن را تخطئه کرده است که در آینده این روایات را خواهیم خواند.

## روایت پنجم: روایت علاء

محمد بن خالد الطیالسی عَنِ الْعَلَاءِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ؟ فَقَالَ: «لَا» قُلْتُ: هَلْ عَلَى الْحُلِيِّ زَكَاةٌ؟ قَالَ: «لَا»[[9]](#footnote-9)

در تخصیص به ذکر «الحلی» در این روایت دو احتمال وجود دارد:

* یا مراد از «مال» که در مقابل «الحلی» مطرح شده، ذهب و فضه مسکوک است در مقابل حلیّ که ذهب و فضه غیر مسکوک است.
* یا مراد از «مال» ذهب و فضه ای است که با آن تجارت می شود بر خلاف «الحلی» که ذهب و فضه ای است که به عنوان زینت نگه داری می شود. در برخی از روایات وارد شده که اگر با مال یتیم تجارت کنند، زکات واجب است.

البته طبق هر دو احتمال، مراد از «مال» در این روایت، ذهب و فضه مسکوک است اما حیث این دو احتمال با هم تفاوت دارد.

به هر حال مستبعد است مراد از مال یتیم، معنای عام باشد و علی القاعده مراد از آن ذهب و فضه مسکوک است. تصوّر بنده این است که مشکل است مراد از «مال الیتیم» روایاتی که در آن «مال یتیم» تعبیر شده، اعم از ذهب و فضه باشد و تنها به صورت مسلّم می توان برداشت کرد که در ذهب و فضه و به خصوص ذهب و فضه مسکوک زکات وجود ندارد و برای زکات غیر ذهب و فضه باید به سایر روایات تمسک کرد.

## روایت ششم: روایت عوالی اللئالی

قَالَ صلی الله علیه و آله و سلّم اسْعَوْا فِي أَمْوَالِ الْيَتَامَى كَيْ لَا تَأْكُلَهَا الصَّدَقَةُ.[[10]](#footnote-10)

در این نقل «اسعوا» وجود دارد. در نقل عامه روایت مکرّری با تعبیر «ابتغوا» وارد شده که احتمال دارد «اسعوا» محرّف آن باشد. در مسند شافعی، ج 1 ص: 224 آمده است:

ابتغُوا في مَال اليتيم أو في مَال اليتامى لا تُذْهِبها أو لا تَسْتأْصِلها الزكاة

در مصنف عبد الرزاق آمده است:

«ابْتَغُوا فِي مَالِ الْيَتِيمِ لَا تُذْهِبُهُ الزَّكَاةُ»[[11]](#footnote-11)

شبیه به «کی لا تأکلها الصدقه» در عبارات عامه نیز آمده است:

منْ وَلِيَ لِيَتِيمٍ مَالًا فَلْيَتَّجِرْ بِهِ، وَلَا يَدَعْهُ حَتَّى تَأْكُلَهُ الصَّدَقَةُ[[12]](#footnote-12)

«ابتغوا» و «اسعوا» بسیار شبیه هم نوشته می شود و بدون گذاشتن نقطه، «اسعوا» خوانده می شود.

این روایت را می توان به دو صورت معنا کرد:

* اگر با مال صبی تجارت شود، زکات تعلّق نمی گیرد و شرط تعلّق زکات، عدم تجارت است.
* با مال صبی تجارت کنید و تجارت به طور طبیعی مال را افزایش می دهد. بنابراین با تعلّق زکات، مال صبی تمام نمی شود زیرا مال صبی با تجارت افزایش یافته و با زکات از بین نمی رود.

شاید معنای دوم روشن تر باشد و بیان می کند: در فرض تجارت نیز در مال صبی زکات واجب است. البته این روایت عامی است و در منابع ما وارد نشده است.

## روایت هفتم: روایت جعفریات

عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: مَالُ الْيَتِيمِ يَكُونُ عِنْدَ الْوَصِيِّ لَا يُحَرِّكُهُ حَتَّى هکذا و لَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَبْلُغَ.[[13]](#footnote-13)

در برخی از نقل ها، «حتی یبلغ» دارد که شاید حضرت علیه السلام با اشاره مثلا به قد یا درآمدن سبیل و محاسن نشان دادند که تا ما دامی که صبی بالغ نشده، زکات وجود ندارد.

«لیس علیه زکاه حتی یبلغ» را می توان به دو نحو معنا کرد:

* بر ولیّ پرداخت زکات مال صبی لازم نیست و خود صبی هر وقت بالغ شد، زکات را پرداخت کند. شبیه عبارتی که عامه از ابن مسعود نقل کردند: وَيُحْكَى عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ وَالثَّوْرِيِّ وَالْأَوْزَاعِيِّ أَنَّهُمْ قَالُوا: تَجِبُ الزَّكَاةُ، وَلَا تُخْرَجُ حَتَّى يَبْلُغَ الصَّبِيُّ، وَيُفِيقَ الْمَعتوهُ. مراد از «لیس علیه زکاه» یعنی اخراج زکات واجب نیست.
* اصل زکات واجب نیست و در فرض بلوغ، زکات ثابت می شود. چنانچه روایات ما این معنا را بیان کرده است.

روایت جعفریات با توجه به اینکه با نقل های عامه تطابق دارد، مبهم است که آیا مراد آن است که شرط اصل وجوب زکات بلوغ است یا شرط پرداخت زکات، بلوغ است؟ روایات ما برای دفع این احتمال تصریح دارد (لیس علی مال الیتیم زکاه) چانچه در روایت بعدی وارد شده است.

## روایت هشتم: صحیحه ابی بصیر

(علی بن ابراهیم عن ابیه عن) حَمَّادُ بْنُ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَيْسَ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ وَ إِنْ بَلَغَ الْيَتِيمُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ لِمَا مَضَى زَكَاةٌ وَ لَا عَلَيْهِ فِيمَا بَقِيَ حَتَّى يُدْرِكَ فَإِذَا أَدْرَكَ فَإِنَّمَا عَلَيْهِ زَكَاةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ مَا عَلَى غَيْرِهِ مِنَ النَّاسِ.[[14]](#footnote-14)

در این روایت تصریح شده در مال یتیم زکات نیست و بعد از بلوغ نیز زکات سابق بر یتیم واجب نیست. این تعبیر، احتمالی که در عامه مطرح شده که بعد از بلوغ زکات اموال سابق لازم است را نفی می کند.

ظاهرا معنای «فانما علیه زکاه واحده» این است که مثلا لازم نیست شخص از اول سال بالغ باشد تا زکات غلات ثابت شود و همین که در هنگام بدوّ صلاح بالغ باشد، زکات ثابت است. پس لازم نیست کل حول در حال بلوغ بگذرد. پرداخت زکات همان سال نیز کفایت می کند و لازم نیست زکات سال های قبل را پرداخت کند.

## روایت دهم: موثقه ابی بصیر

عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ صَلَاةٌ وَ لَيْسَ عَلَى جَمِيعِ غَلَّاتِهِ مِنْ نَخْلٍ أَوْ زَرْعٍ أَوْ غَلَّةٍ زَكَاةٌ وَ إِنْ بَلَغَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ لِمَا مَضَى زَكَاةٌ وَ لَا عَلَيْهِ لِمَا يَسْتَقْبِلُ حَتَّى يُدْرِكَ فَإِذَا أَدْرَكَ كَانَتْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ وَاحِدَةٌ وَ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ مَا عَلَى غَيْرِهِ مِنَ النَّاسِ.[[15]](#footnote-15)

این روایت در تهذیب ج 4 ص: 29 با این سند نقل شده است:

عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع

حمادی که از حریز نقل می کند، حماد بن عیسی است ولی علی بن حسن مستقیم از حماد بن عیسی نقل نمی کند. علی بن حسن بن فضال می گوید: از پدرم نقل حدیث نمی کنم زیرا در زمان حیات پدرم، کم سن و سال بودم. حسن بن علی بن فضال در سال 221 یا 224 از دنیا رفته است. حماد بن عیسی سال 207 یا 208 از دنیا رفته است. پس سال ها قبل از حسن بن علی بن فضال از دنیا رفته است و وقتی علی بن حسن از پدرش مستقیم از نقل نمی کند به طریق اولی از حماد بن عیسی به صورت مستقیم نقل نمی کند. پس این سند سقط دارد که در استبصار همین روایت با واسطه عباس نقل شده است:

عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْعَبَّاسِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏[[16]](#footnote-16)

العباس، العباس بن عامر است که در دو روایت قبلی در تهذیب که درباره زکات مال یتیم است، این سند وارد شده است:

عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مَنْصُورٍ الصَّيْقَلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ مَالِ الْيَتِيمِ يُعْمَلُ بِهِ ...[[17]](#footnote-17)

ظاهرا این دو روایت در کتاب علی بن حسن بن فضال پشت سر هم ذکر شده بود که به اعتبار سند اول، عباس در سند دوم حذف شده است و شیخ طوسی در تهذیب، متوجه این تعلیق نشده است اما در استبصار با رجوع به کتاب علی بن حسن بن فضال، تعلیق را متوجه شده و در سند ذکر کرده است. عباس بن عامر معمّر بوده و به همین دلیل علی بن حسن بن فضال او را درک کرده است.

1. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج4، ص27.](http://lib.eshia.ir/10083/4/27/) [↑](#footnote-ref-1)
2. النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج‏4، ص: 373 [↑](#footnote-ref-2)
3. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج4، ص30.](http://lib.eshia.ir/10083/4/30/) [↑](#footnote-ref-3)
4. سوال: اثبات الوصیه نوشته صاحب مروج الذهب نیست؟

پاسخ: اثبات الوصیه ظاهرا کتاب الاوصیاء شلمغانی است. بنده دو جلسه در این مورد صحبت کردم و برخی از دوستان آن را در قالب مقاله تنظیم کردند و شاید منتشر شود. [↑](#footnote-ref-4)
5. المغنی لابن قدامه، ج 2، ص: 465 [↑](#footnote-ref-5)
6. الاموال لقاسم بن سلّام، ج 3، ص: 52 و الاموال لابن زنجویه، ج 4، ص: 64 [↑](#footnote-ref-6)
7. المغنی لابن قدامه، ج 2، ص: 465 [↑](#footnote-ref-7)
8. الاموال لقاسم بن سلام (ط – دار الفکر)؛ ج 1، ص: 550 [↑](#footnote-ref-8)
9. قرب الاسناد، ص: 30 [↑](#footnote-ref-9)
10. [عوالی اللئالی، محمد بن ابی جمهور احسائی، ج2، ص228.](http://lib.eshia.ir/11013/2/228/) [↑](#footnote-ref-10)
11. مصنف عبد الرزاق، ج 4، ص: 66 [↑](#footnote-ref-11)
12. السنن الکبری للبیهقی، ج 6، ص: 3 [↑](#footnote-ref-12)
13. [جعفریات اشعثیات، محمد بن اشعث کوفی، ج، ص54.](http://lib.eshia.ir/71525//54/) [↑](#footnote-ref-13)
14. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص541.](http://lib.eshia.ir/11005/3/541/) [↑](#footnote-ref-14)
15. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج4، ص29.](http://lib.eshia.ir/10083/4/29/) [↑](#footnote-ref-15)
16. [استبصار، شیخ طوسی، ج2، ص31.](http://lib.eshia.ir/11002/2/31/) [↑](#footnote-ref-16)
17. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج4، ص29.](http://lib.eshia.ir/10083/4/29/) [↑](#footnote-ref-17)